

از آن نامه: «... جمعی از امراء جهت محاسبه خوزستان و توفیرات از حکم اینجا رسیده تا غایب وقت دو ماه شد تا هر تیرکه درجعه اتفاقات بود انداختند. آن نیز هم برسینه ایشان آمد و یک درم نتوانستند نشانند. چون چیزی نباشد که به سبب اهمالی یا تقصیری و عیاذ بالله خیانتی باشد چه تواند گفت...»^۱

آشفنگی خزانه کشور
رشیدالدین فضل الله می نویسد: «پیش از این معناد نبود که کسی حساب خزانه پادشاهان مغول نویسد یا آن را جمعی و خرجی معین باشد. چند خزانهچی را نصب فرمودندی تا هرچه بیارند بستانند و به اتفاق بنهند، و هرچه خرج رود به اتفاق بدهند. و چون نمائندگویند نمائند و آن خزانه را فراشان نگاه می داشتند و ایشان بار می کردند... و تا غایتی نامضبوط بود که آن را خیمه ای نبود و در صحرا برهم نهاد به نمدی می پوشانیدند. و از این ضبط قیاس سایر احوال توان کرد.»^۲ خواجه پس از ذکر دزدیها و سوءاستفاده هایی که از این رهگذر حکام و مأمورین مرتکب می شدند، می نویسد که برای فریب خان، گاه مأمورین خزانه، یکی «۱» به غرض می گرفتند، که به خزانه دستبرد زده است. درحالیکه دزد حقیقی خودشان بودند.

ضمن اصلاحات عمومی که در عهد غازان صورت گرفت، مجموع دارایی دولت را طبقه بندی کردند و در دفاتر خاص نوشتند، و برای هر قسمت مسئولینی معین شد. و هر شش ماه یک بار به وضع عمومی خزانه رسیدگی می گردید. به این ترتیب رسم حواله دادن و ایلچی فرستادن که عواقب و عوارض اجتماعی بسیار شومی داشت، موقوف گردید. رشوه دادن و رشوه گرفتن از بین رفت و آشفنگی وضع مالی دولت ایلخانی که یادگار عهد هولاکو و ارغون بود، پایان یافت. و این جمله از برکت دلسوزی و علاقه خاص غازان خان و وزیر یاتدبیرش خواجه رشیدالدین فضل الله بود که «... هر روز به نفس خویش از بامداد تا شبانگاه می نشست» به امور مالی شخصاً رسیدگی می کرد.

اصلاحات مالی و اقتصادی غازان خان دنبال شد: چنان که گفتیم «قبل از ایام غازان مالیات ولایات به مقاطعه در عهده حکام گذاشته می شد، با این شکل که قسمتی از آن را صرف پرداخت مخارج ضروری و وظایف ارباب عمایم و سیورغالات کنند و بقیه را به ایلچیان مأمور یا کسانی که از طرف دیوان براتی در دست دارند بپردازند. این حکام که غالباً مردمانی ظالم و طمع ورز بودند و گاهی در عرض یک سال ده و حتی بعضی اوقات هم بیست مرتبه از رعایا مطالبه مالیات می نمودند، هر وقت که از طرف اردوی ایلخان یک نفر ایلچی برای تحویل گرفتن مالیات یا مأموریت های دیگر می آمد، بهانه ای به دست حاکم برای مطالبه مالیات جدیدی از مردم جهت مخارج سفر و اقامت ایلچی می افتاد... پس از وصول، قسمت عمده آن را خود برمی داشت و بقیه را بین شحنة یعنی فرمانده لشکری حوزه حکومتی و منشیان جمع و خرج یعنی ییتکچیان تقسیم می کرد تا ایشان پرده بر این تعدیات بکشند و به حساب دیوان نیاورند.

با این که مالیات ولایات باید صرف مخارج جاریه و پرداخت براتیها می شود که از

۱. مؤید نابتی، اسناد قادیخی، پیشین، ص ۱۲۷.

۲. قادیخ مبادک غازانی، ص ۳۳۱ به بعد.

طرف دیوان حواله ولایات می‌شد، ولی حکام همه وقت با تراشیدن خرجهای گزاف، بیشتر این عواید را تلف می‌کردند و براتها در دست مردم می‌ماند. عمال دیوانی با صدور یک آلتغما، براتها را مجدداً به محل حواله می‌کردند و حکام چون جرأت رد آلتغما را نداشتند، یک بار دیگر رعایا را به پرداخت مالیات مجبور می‌ساختند و با وارد کردن اقسام فشارها و تهدیدها پولی تحصیل می‌کردند. ولی بازهم قریب دوثلث آن به جیب حکام و زبردستان ایشان می‌رفت و تنها یک ثلث آن به دارندگان بروات می‌رسید.

عمال دیوانی هیچ‌گاه عایدات ولایات را تحت تفتیش نمی‌آوردند و از مقدار وصول شده آن اطلاعی نداشتند و بدون هیچ ملاحظه برواتی، سر حکام صادر می‌کردند. و بین حکام و صاحب دیوان علایمی رمزی وجود داشت که اگر صاحب دیوان آن علایم را در بروات نمی‌گذاشت، حکام از تأدیة بروات خودداری می‌نمودند.

... حکام ولایات نه به خزانه ایلخانی پولی می‌دادند و نه در پرداخت مستمریات و وظایف اقداسی می‌کردند، بلکه درابتدای هر سال ارباب حقوق و مستمیری را به این بهانه که ابتدا باید مخارج خزانه و ایلچیان را پرداخت، متقاعد می‌ساختند. و گاه طلبکاران را وامی‌داشتند که مطالبات خود را به نصف مبلغ صلح کنند و رسید تمام به ایشان بپردازند، و در مقابل این نصف هم به دو برابر قیمت واقعی جنس قبول نمایند. به این ترتیب طلبکاران درحقیقت ربع طلب خود را وصول می‌کردند... مردم بیچاره‌یی که از عهده تأدیة مالیاتهای ظالمانه خانه برانداز برمی‌آمدند، ترك خانمان می‌کردند. ولی مأمورین حکومتی، ایشان را تعقیب و آزار می‌نمودند و از نیمه راه برمی‌گردانیدند. و از ایشان کسانی که در شهرها و آبادیهای خود مانده بودند، از ترس عمال دیوانی درهای منازل خود را با سنگ می‌پوشانیدند و درحصار می‌رفتند.

... مأمورین اگر برآن جماعت دست نمی‌یافتند، زنان و اطفال آنها را مثل گله گوسفند کوچک به کوچ می‌گردانیدند و از پای پی‌آویختند. در بعضی شهرها همین که مأمورین وصول می‌رسیدند، از ترس، هیچ کس باقی نمی‌ماند، همه یا می‌گریختند یا در سردابها مخفی می‌شدند.

غازان از این اوضاع سخت متأثر شد و درصدد برآمد که قبل از همه، وضع وصول مالیات را مرتب و دست عمال و حکام جورپیشه را کوتاه، و عامه را از این بابت آسوده خاطر کند. به همین جهت حکم کرد که هیچ ولایتی را به مقاطعه ندهند و در عرض سال بیش از یک بار از مردم مالیات مطالبه نشود. و به هر ولایتی یک نفر بیتیکچی مخصوص فرستاد تا صورتی از عایدات جمیع آبادیهای آن مطابق آخرین میزبی که شده بود به اسم و رسم تهیه دیده پیش غازان بفرستند و از اسلاك شخصی و خالصه و اراضی خاصه، یعنی اینجو و اوقاف علیحده صورت بدهند و اساسی اشخاصی را که در سی سال اخیر مسلماً از عایدات آنها بهره می‌برده‌اند یادداشت کنند و به اصطلاح قانون مال هر ولایت مرتب و مدون گردد... غازان حکم داد که دیگر حکام اصلاً برات ننویسند، و متخلف را به سختی کیفر می‌داد. در نتیجه پس از دو سه سال ولایات رو به معموری گذاشت. غازان برای دوام اصلاحات خود مقرر کرد، که در تمام ولایات صورت مالیات اراضی ملکی و خالصه و اینجو و وقف و اساسی

بهره‌بران از آنها را در کتابخانه‌ای ضبط و به معتمدان بسپارند و ایشان حصه مالیاتی هرمنطقه را برسنگ یا چیز دیگری بنویسند و در موضعی نصب کنند. تا از تغییر و تبدیل مصون ماند...»^۱ اصلاحات غازی چنان که دیدیم، با مرگ او به تدریج رو به فراموشی رفت.

در عداد نوشته‌هایی که در ضمن بررسی ویرانه‌های آنی کشف شده، متن یرلیغ ابوسعید بیادرخان ایلخان مغول در ایران نیز دیده می‌شود. یرلیغ مزبور به منظور حمایت از سردم در مقابل تحمیلات مالیاتی غیرقانونی و خانه‌خراب کن صادر شده بود (متن یرلیغ کامل نیست و پایان ندارد). منظور این بوده که سردم به حقوق خویش آگاه گردند و از اقداماتی که برای حمایت ایشان به عمل آمده است اطلاع حاصل کنند. بنا به گفته خواجه رشیدالدین فضل‌الله، غازان‌خان نیز به همین منظور در یرلیغ مربوط به مالیاتها در هرده و موضع اطلاعات مربوط به مبلغ لازم الوصول از آن ده و موضع را در دسترس عامه گذارده بود.

«و شرطنامه‌ها در دست ارباب و رعایا نهاده، فرمودیم تا به موجب معین هر دیه‌ی و موضعی، بر تخته یا سنگی یا صحیفه مسی وآهن، هر کدام که ایشان خواهند، بنویسند و بر آن نقش کنند و اگر خواهند به گچ کنده‌گری کرده بنویسند و بر در دیه و مسجد و مناره و دیگر مواضع که ایشان را اختیار باشد، و از آن پیود و نصارا بر در دیر و در سعابد و مواضعی که خواهند و از آن صحرائشینان میل سازند به موضعی که صلاح دانند. به گفته دولت‌شاه در دوران سلطنت ابوسعید یرلیغها بر نواحی قلمرو دولت درباره اوزان و مقادیر و غیره ارسال شده بود در برخی نقاط و مواضع یرلیغهای مزبور بر چوب و یا سنگ منقوش شده و در معرض دید عامه و در مساجد قرار داده شده بود.

دولت‌شاه می‌افزاید که هم در زمان او یعنی نیمه دوم قرن یازدهم میلادی (نهم هجری) در خراسان و عراق پاره‌بی ازین کتیبه‌های منقوش، هنوز محفوظ مانده بوده است. یرلیغ دیگر: «در این وقت که از تختگاه پادشاه روی زمین... سلطان عالم علاءالدین والدین خلد ملکه که از شرق تا مغرب جهانیان در سایه مرحمت و معدلت اویند، حق تعالی حکم و فرمانش را به زیادت به اتمام رساناد.

و دیگر حکم چنان است که چنانک روی زمین به فرمان و حکم دیوان به سر قلم اوست تا هیچ آفریده کم و بیش نتوان کرد و به غیر از تمغا و باج به راستی چیزی نستاند و از هیچ آفریده به علت قلان و نماری و طرح و غیره چیزی نخواهند... چنانک پیشتر ازین بر شهر آنی و دیگر ولایات گرجستان به سبب قلان و نماری و حوالات ناووجب و طرح زیادتی... کرده بودند و زور رسانیده، روی به خرابی نهاد و رعایا متفرق گشته و کدخدایان شهر و ولایت سبب قلان و ترتاگیر، ملک... و اسباب و خان و مان خود را گذاشته و رفته حکم نوشتند که حق تعالی سایه اعلی از سر رعایا دور نسازد»

با این که مفاد این کتیبه‌ها ناقص و نارساست، کمابیش وضع آشفته مالی آن دوران را نشان می‌دهد.

۱. عباس اقبال، تاریخ مغول، پیشین، ص ۲۸۶ به بعد.

بارتولد می‌نویسد: «از کتبه‌های رشیدالدین فضل‌الله درباره وضع ایران در زمان جلوس غازان خان نیک پیداست که علت فقر و ویرانی آن سرزمین گرانی فوق‌العاده مالیاتها بود، بلکه طرز و شیوه وصول آن بوده است.

هیچ تضمین و سازمانی وجود نداشته که مبالغ پرداختی توسط مؤدیان بار دیگر از همان مالیات دهندگان وصول نشود. وجوه مالیاتی در محل وصول می‌شده، ولی به‌خزانه ارسال نمی‌گشته و دولت، محل مزبور را جزو نقاطی که مالیات آنها وصول نشده محسوب می‌کرد و به‌دست طلبکاران خزانه برای وصول وجوه مزبور برات می‌داد که از آن محل وصول کنند، ماسورین بار دیگر از عوام الناس پول می‌گرفتند، ظاهراً کلمات مندرجه در نوشته یاد شده درباره «حوالات ناوجب» مربوط به همین موارد می‌باشد.

وضع کسان و جوامعی که خویشان را تحت حمایت نمایندگان دودسان مغول و یا اعیان و بزرگان قرار داده و به‌ایشان سلطنتی می‌شدند، در مقام قیاس با حال و روز فرد عادی و عامی بهتر بوده است. کسانی که می‌خواستند، از طریق خدعه و فریب قیامت کالاهایی را که در واقع تحویل نداده بودند از خزانه دریافت می‌داشتند، در مقابل خدمت ناچیزی، از این‌گونه حمایتها برخوردار می‌شدند.

مردم عامی برای کسب این‌گونه حمایتها در مقابل پاداش کوچکی، پسر خویش را در اختیار شاهزادگان و شاهزاده خانمها و اعیان می‌گذاشتند.

بعضی افراد به‌اتکای این نوع حاسیان، با اسناد جعلی برای انتزاع اراضی از ید مالکان قانونی آن، اقامه دعوی می‌کردند.

تعلق اراضی به اسلاک «تیول» و تابعیت افراد، بستگی شخصی ایشان به اعضای خاندان سلطنتی اصطلاحاً اینجو نامیده می‌شده... اراضی اینجو در قطب مقابل اراضی دیوانی قرار می‌گرفت و این دو نوع اراضی توأماً با اراضی که در تصرف و تملک اشخاص بود تفاوت داشت. از آنچه گفته شد پیداست که درآمد اراضی اینجو عاید دیوان نمی‌گردیده، بلکه صرف نگهداری دربار شخصی سلطان و دیگر افراد خاندان سلطنتی می‌شده است...»^۱

از آنچه گذشت به‌خوبی پیداست که در کار اخذ مالیات حتی قبل از ایلغار مغول، ضوابط و اصولی که مبتنی بر منافع و مصالح مردم باشد، وجود نداشت. گاه به‌علت خشکسالی یا ظهور آفات نباتی، پرداخت مالیات چنان دشوار می‌شد که مردم و کشاورزان دست توسل و استعانت به سوی رجال و روحانیان ذی‌نفوذ دراز می‌کردند و از آنان برای حل مشکلات اقتصادی مدد می‌خواستند. چنان که یک‌بار در عهد سلطان سنجر کشاورزان طوس از حجت‌الاسلام غزالی کمک خواستند و او طی نامه‌ای وضع ناگوار کشاورزان را برای سلطان وقت (سلطان سنجر) تشریح کرد.

در عهد ایلخانان مغول، با این که اکثریت روحانیان به‌فسادگراییده و نوکرگردانندگان دستگاه شده بودند، خواجه افضل‌الدین صدر ترکیه اصفهانی مترجم کتاب ملل و نحل شهرستانی که از بزرگان علم و از قضات جلیل‌القدر اصفهان بود، نامه‌ای به‌خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی می‌نویسد و از آن وزیر مقتدر و متمکن می‌خواهد که به‌نام حق و عدالت، ۱. بارتولد، گزیده‌هایی از مقالات تحقیقی (بارتولد)، ترجمه کریم کشاورز، امیرکبیر، تهران (پیش‌ازانتقاد).

در راه تخفیف مالیات اهالی اصفهان قدسی بردارد. خواجه رشیدالدین ندهتنها تخفیف کلی به اهالی اصفهان می دهد، بلکه مقرری دارد که در سراسر مملکت پهنای ایران به همان منوال عمل کنند. اینک جمله ای چند از پاسخ خواجه را از آن مکتوب تاریخی نقل می کنیم:

«شرفه شریف و ملاحظه لطیف که مشحون به صنوف و داد و موشح به الواف اتحاد بود، رسید... و به غریب بیان و عجایب کلک و بنان آن خسرو کشور علم و ایقان، آفرین فراوان و محامد بیکران گفته شد. آنچه در باب خرابی عراق عجم به قلم گهربار و کلک درر نثار سرقوم گشته که فقر و فاقه و صبر و طاقت اهالی اصفهان از حد منتهی و درجه قصوی گذشته... علی فیروزی را... بدان جانب فرستادیم تا به حضور آن جناب مجدداً قانون المده اصفهان بسته و دفاتر قدیم که در زمان اتراک جابر و میتکچیان ظالم پیدا شده، بشوید. و مقرر کرده ایم که اهالی اصفهان از سزوعی ده یکک و از طمعاً ده نیم و از مواشی از گوسفندی نیم طسوج و از گاو یک طسوج و از اسبی دو طسوج و از اشتری سه طسوج به نواب دیوان جواب گویند و هر که را باغی مکروم باشد به قدر حاصل آن نواب و ارکان دولت به غور رسیده خراجی معین گردانند چنان که خداوندان راضی و شاکر باشند و به هیچ نوع از انواع بر ایشان ظلم نکنند و املاک ایشان را از تکلیفات و توزیعات و قلان و قیچور معاف شناسند و مرفوع القلم دانند و هزار سوار چریک که بیش از این می داند در حکم اسسال بیش از پانصد سوار نستانند و مرسومات و میادمت ایشان را مجموع از مال اصفهان مجری دارند. و فرسوده ایم که رسمهای محدث چون طغای چوب و صابون و فواکه و اقمشه که در اصفهان می سازند، به کلی براندازند. و از متون جراید و روی دفاتر حک کنند. و چون می خواهیم که آثار خیر و احسان اظهار کنیم و در اکناف عالم و اطراف بلاد، السن مجموع عباد به ذکر محامد ما ناطق باشد. همچنان نواب عادل دل و خواجهگان انصاف گستر به تمام ولایات ایران از سر حد آب آسویه تا اقصای آب جون و سرحد دریای مغرب و تخوم روم فرستادیم تا هم برین نسوق که در اصفهان کرده ایم تمام این ممالک را قانون ببندند، یقین که موجب نیکناسی و ثواب اندوز باشد و انوار شادمانی بر جبین جهانیان لایح گردد و نسیم کاسرانی در اقطار و امصار و انحاء و ارجاء آفاق فایح شود، والسلام.»

چون در دستور بالا از کلمه تمغا یا طمعاً سخن به میان آمد، به توضیح این لغت مغولی می پردازیم:

تمغا: «تمغا یا تمغای شوارع در اصطلاح دیوانیان و مستوفیان قدیم، عنوان مالیات راهداری و عوارضی بود که در معاير و دروازه ها و بنادر از کالاهای بازرگانی می گرفته اند، نظیر گمرک و نواقل و عوارض شهری. این عوارضی از دوره ایلخانیان مغول تداول یافته و در عهد صفویه و بعد از آن نیز رایج بوده است. در بین اصلاحاتی که غازان خان مغول در اسر مالیات به عمل آورده، مقرر داشت که در هر ولایت تمغا را به قرار معین بر لוח نویسند و از روی آن وصول کنند... در عهد شاه طهماسب صفوی از این بابت مبلغ معتدابهی عاید خزانه دولت می شد، مع ذلک شاه طهماسب تحت تأثیر خوابی که دید (یا در نتیجه اعتراض شدید خلق و بیم قیام مردم) رسم تمغا را بر انداخت (۹۷۲ هـ). لکن این رسم باز همچنان متداول شد. و تمغاچی ها

که کارشان اخذ این عوارض بود، در دوره فترت بعد از صفویه به نام راهدار این عوارض را می گرفتند. و در این کار اجحاف بسیار می کردند. تمغا عبارت از علامت و نشان و آلتی است که بدان چیزها را مهر و نشان کنند و دواب را داغ- کنند. و تمغاچی پس از مشاهده نشان، کالا را مهر می کرد و اجازه ورود و خروج می داد. علاوه بر این بر دواب عموماً و دواب سلطانی خصوصاً داغ می زده اند.»^۱

بطور ششگانه درائش معروف و گرانقدر خود، کشاورزی و هنامیات
مالیات ارضی در
عهد ایلخانان
 ارضی در ایران عهد مغول، از انواع و اقسام مالیات ارضی در زمان ایلخانان سخن می گوید و اصطلاحات مالیاتی آن عهد را تشریح می کند، و ما برای اطلاع خوانندگان به ذکر پاره ای از آنها می پردازیم:

(۱) خراج، (مالیات ارضی) که پس از فرمانروایی اعراب به سه صورت مقاسمه، وظیفه و مساحت از مردم گرفته می شد و اکثراً مالیات را به صورت جنسی از مردم مطالبه می کردند. در دوره مغول مال بطور کلی به وجوه مالیاتی و مالیات ارضی اطلاق می شد.
 (۲) مالوجهات، این کلمه مرکب است از «مال» به معنی مالیات نقدی و جهات به معنی مالیات جنسی.

(۳) بهره، این کلمه بیشتر به معنی مقاسمه یعنی خراج و سهمی از محصول که بسود دیوان می گرفتند استعمال می شد.

(۴) عشر، همان ده یک مالیاتی است (به میزان یک دهم محصول).

(۵) متوجهات، یا متوجهات دیوانی، همه حقوق دولتی و دیوانی را می رساند.

(۶) تکلیف یا تکلیف دیوانی، مالیاتی بوده که در قده اسلامی پیش بینی نشده (مانند خراج و غیره) ولی مردم ناچار به پرداخت آنها بودند.

(۷) تفاوت و توقیر، به معنی مالیاتهای تحمیلی و زاید است که از پیش از حمله مغول سابقه داشته است.

(۸) زواید، همان معنی تفاوت و توقیر مالیات تحمیلی را دارد.

(۹) مواشی، مالیاتی بوده که از داسداران صحرائشین و اسکان یافته می گرفتند و مترادف کلمه مغولی قهچور است.

(۱۰) مراعی، مالیات جنسی بود که از داسها از قرار یک رأس از هر صد رأس تعیین می شد و غازان کوشیده این مالیات را نقدی کند.

(۱۱) سرانه و مرشما، مالیاتی بود که از رعایای غیر صحرائشین گرفته می شد.

(۱۲) توجیه و توجیهات، اصطلاحی است مالیاتی که معنی آن روشن نیست.

(۱۳) توزیعات و قسمت، نیز اصطلاح مالیاتی بود که هنوز معنی دقیق آن روشن نشده است.

(۱۴) عواض، مالیات فوق العاده ای بود که از روستاییان و شهرنشینان توسط دیوان یا ملوک یا اسرای فنودال به منظور تأمین مخارج فوق العاده از قبیل جنگ و جشنها و تشریفات خانوادگی درباری و غیره اخذ می کردند. این وجوه غالباً با شکنجه و ضرب و شتم از مردم

گرفته می‌شد.

- (۱۵) بخت‌نورد، نیز مالیاتی فوق‌العاده و تحمیلی بود.
- (۱۶) تغذیه، مالیات جنسی بود که از رعایا می‌گرفتند و صرف آذوقه لشکر می‌کردند. اصطلاح علوفه و علفه با تغار اشتباه می‌شده و ظاهراً دارای مفهوم واحدی بوده است.
- (۱۷) قلان، ویژگی این مالیات روشن نیست و بیشتر با «تچپور» ذکر می‌شود و تچپور از مراتع و گله‌ها اخذ می‌شده.
- (۱۸) علفه و علوفه، غالباً با هم ذکر می‌شوند و عبارت است از اخذ آذوقه و علوفه برای لشکریان و ایلچیان و عمال صادر و وارد از مردم بینوا. رشیدالدین می‌گوید موقعی که غازان با لشکریانش به دماغان آمدند «... هیچ آفریده پیش نیامدند و یسآوری و علوفه و ترغو ترتیب نکرده بودند.
- و «قطب پس از به‌کار بردن نیروی نظامی: «به‌ایلی درآمدند و مالی بسیار از نقد و جنس بدادند و جهت لشکر تغار و گاو و گوسفند بدادند.»
- (۱۹) تمغا، به‌نظر بارتولد تمغا عبارت است از: حقوقی که از صنعت و مشاغل و پیشه‌های مختلف شهری، حتی فواحش و بازرگانی در بازار، اعم از تجارت کلی یا خرده‌فروشی اخذ می‌گردیده است.
- خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید: در ایران قبل از غلبه مغول، از اهل مال و تجارت جز مالیاتی ناچیز، چیزی نمی‌گرفتند و تمغا از زمان چنگیزخان مشهور شد.
- (۲۰) باج و باذ، حقوق مأخوذ بر راههاست که بعدها به‌نام «راهداری» نیز خوانده می‌شد، این مالیات در سراسر قرون وسطا در ایران متداول بود.
- (۲۱) باغ شمشاده، عبارت بود از مالیاتی که از باغها به نقد یا به‌جنس می‌گرفتند.
- (۲۲) خانه شمشاده، مالیاتی بود که از هر خانه یا هر خانواده دریافت می‌داشتند.
- (۲۳) جزیه، مالیات سرانه‌ای است (سرگزیت) که در زمان ساسانیان از طبقه مالیات‌دهنده دریافت می‌شده و پس از اسلام فقط به اهل ذمه و غیرمسلمانان تعلق می‌گرفته است.
- (۲۴) خادجیات، تخصصات و توقعات، سه اصطلاح مالیاتی است که مفهوم و معنی فنی آنها روشن نیست.
- (۲۵) حق التحریر، این مالیات در اختیار وزیر اعظم بود و به‌جنس مأخوذ می‌گردیده است.
- (۲۶) (سم‌الموزاده، مالیاتی بود که برای تأمین مخارج وزیر و دستگاه او دریافت می‌شد.
- (۲۷) حق التولیه، حقی که برای نگهداری و تأمین مخارج مأسور روحانی عالی‌رتبه‌ای که تصدی امور همه سقوفات کشور را به‌عهده داشته می‌گرفتند.
- (۲۸) (سم‌المصداه، ظاهراً همان حق التولیه است.
- (۲۹) (سم‌خزانه، مالیاتی بود که برای تأمین مخارج عمال خزانه یا بیت‌المال گرفته می‌شد.

۳۰) حق‌التحصیل، مالیاتی بود که به‌نفع تحصیلداران یا محصلان مالیات اخذ

می‌شد.

۳۱) حُرّ، حقی بود که ظاهراً به‌مساح در حین تعیین مرز اراضی و برآورد حاصل-

بخشی آن می‌پرداختند.

۳۲) (صوم شحنگی)، حقی بود که به‌نفع شحنه می‌گرفتند.

۳۳) داروغگی، مالیاتی که به‌نفع داروغه‌گرفته می‌شد.

۳۴) سادری، به‌معنی پیشکش اجباری بود که رعایا تقدیم سلطان یا امیر می‌کردند

(به‌مناسبت ورود ایشان به‌سحل).

۳۵) عیدی، هدیه‌ای است که به‌مناسبت دو عید بزرگ مسلمانان یعنی عید فطر و

قربان تقدیم می‌شده است.

۳۶) نودوزی، هدیه‌ای است که به‌مناسبت جشن نوروز می‌دادند.

۳۷) سلاماهه، هدیه‌ای که به‌هنگام تبریک تقدیم می‌شد.

۳۸) شیلان بها، هدیه‌ای که برای بزم گستردن یا ضیافت تقدیم می‌کردند.

۳۹) ترغو، هدیه‌ای که رعایا به مالک ملک خویش می‌دادند.

۴۰) کراکیارق، مالیاتی بود که برای تسلیحات و لوازم دربار سلطان و خواتین

عقدی و شاهزادگان می‌گرفتند.

۴۱) طیادات، حق سلطان درتصاحب اموال مردگان بلاوارث و فراریان و یا غایبان...

۴۲) طرح، شهرنشینان و روستاییان مجبور بودند هرگاه که مقامات حکومت بنمایند

شلات و دیگر محصولات انبارها و مخازن دولتی را به‌فیمتی که مقامات مزبور معین می‌کردند

و چندین برابر بهای بازار بوده، اقباع کنند و نقداً پردازند.

۴۳) بیغاره، یعنی کار اجباری رعایا به‌نفع دولت یا فتودال و مالک خویش در امور

آبیاری، حفر نهرها، کاریزها و تنبیه سرتب آنها و ساختن حصار و کاخ و عمارت دولتی

و بریدن و پاک کردن جنگل و انجام خرابیها.

۴۴) نزل، پس از بیغاره، سخت‌ترین تحمیلات بود و رعایای شهری و اهالی مجبور

بودند صاحب‌بندوبان، ایلچیان و وابستگان ایشان را برای مدت نامعینی در خانه خویش

پذیرایی کنند. و همه‌گونه وسایل آسایش ایشان را فراهم سازند.

۴۵) الاغ، عبارت بود از اسبان و چهارپایان که رعایا به‌درخواست رئیسان چاپار

برای عبور خدمتگزاران دولت از یک ایستگاه به ایستگاه دیگر در اختیار ایشان می‌گذاشتند.

۴۶) الام، عبارت بود از پرداخت مخارج نگاهداری پیکان توسط رعایا.

۴۷) چریک، سپاهبانی بود که چادرنشینان و رعایای اسکان‌یافته برای لشکر و

دولت خان می‌فرستادند.

۴۸) باید، فتودالها و ارباب قدرت، دامهای خود را برای چرا به‌صحرائشینان و

روستاییان تابع خود می‌سپردند.

۴۹) شلتاقات و شناقص، گذشته از مالیاتهای «قانونی!» و یا حکمی، مالیاتهای

غیرحکمی نیز وجود داشته که مأمورین خود کسانه بر رعایا تحمیل می کردند و آنان قادر به مقاومت و مخالفت نبودند. از آن جمله جوهری که از رعایا برای خرید آذوقه برای اردوی بزرگ سلطان و شاهزادگان و خوانین و اسرا تحت عنوان شراب‌بها، شرببها و غیره دریافت می شد، بطوری که از گفته راوندی مستفاد می شود، این مالیاتها قبل از غلبه مغول نیز وجود داشته و نام آن را شلتاقات و شناقص می گذاشتند. در زمان محمد خوارزمشاه، لکنجه حاکم همدان که «علاسی متهور و ظالم بود، ایالت همدان بستد و نه چندان ظلم بیرحمی کرد که در وهم آید و تنور شلتقصه چنان گرم شد که همدان و فوای آن بسوخت.»^۱

خواجه نصیرالدین طوسی ضمن اندرزهای مشروعی که به ابا تان می دهد، راجع به نحوه خراج گیری چنین می گوید: «دخل پادشاه از چهار موضوع بود: ۱) از میراث گذشتگان، ۲) از مال رعیت، ۳) از کفاف خود، ۴) از عطای خدای تبارک و تعالی. و مال خود شاه دو نوع بوده: اول خاصه او، دوم مال مصالح پادشاهی... آنچه از رعیت ستاند، از چهار قوم باشد: اهل زراعت و اهل تجارت و چهاربای داران و از طایرات... آنچه از رعیت ستاند، اگر اهل زراعت بود یا توانگر باشد یا درویش و آنجا که کشت کنند یا باغ باشد یا آب و زمین نیکو بوده باید که اگر توانگر و جای نیک باشد از ده یکی بدهد. آن را عشر گویند و اگر جای بد بشود و سرد درویش، از بیست یکی و نصف عشر گویند و درویشان را علوفه و خرج از سر بنهند، آنچه بمر آمد؛ از ده یکی یا از بیست یکی دهند و الا بر سر نیاید، هیچ ندهند... اگر زمین هر سال نکارند و باغ هر سال میوه ندهد، خراج آن نستانند و به حکم لیس علی الخراب خراج عمل نمابند و به هر چند سال زمینها و باغها باز بینند؛ اگر آبادان خراب شده باشد، خراج بیفکنند و اگر خراب معمور باشد بر دو قسم است: خراب قدیم که یک قرن (که عبارت از سی سال باشد) سه سال مرفوع القلم دانند و چیزی نستانند و بعد از آن نصفی خراج تا ده سال مقرر دانند تا در آبادانی مستمر باشند و به رغبت مردم باشد. و اگر در آن نزدیک خراب بوده باشد، عمارت کنند، ملاحظه در واجب خراج او کنند. و اگر زمین باغ شود و باغ زمین، به قدر آن طلبند. به راستی نه کم و نه بیش... اما اهل مال و تجارت در بیشتر اوقات از ایشان چیزی نخواستند الا آنکه گفته اند از اصل مال چیزی به پادشاه بدهند، چنان که از دوست و چهل دینار یک دینار گرفته و آن را مال طاعتا مقرر کرده اند...»^۲

تحمیل مالیات سنگین بر مردم هرات: چنان که اشاره کردیم گاه حکام و فرمانروایان به نام جنگ با دشمن یا عروسی فرزندان خود، یا به عنوان و اساسی دیگر، غیر از مالیاتها و عوارض عادی، مالیات جدیدی را به نحوی ظالمانه بر مردم بی پناه تحمیل می کردند که به غارتگری بیشتر شباهت داشت. این اعمال، مخصوصاً پس از ایلغار مغول و به خصوص در عهد ضعف حکومت ایلخانیان، از طرف مأمورین و حکمرانان ستم پیشه کمابیش روی می داد، و خرسین هستی مردم بر باد می رفت. در تاریخ نامه هرات، سنی عروسی می نویسد: «اسیر بسا اول که حکمرانی ستمگر بود... سی صد هزار دینار بر ولایت خراسان قسمت کرد، و بیست و پنج هزار دینار بر خلق شهر هرات نوشت و لوایب و اعمال خود را بر او نوشت که سی خواهم که در یک هفته این سی صد هزار دینار را به خزینة معموره

۱. تاریخ الممهور، پیشین، ص ۳۸۸، به بعد.

۲. رساله خواجه نصیرالدین طوسی، ص ۲۵۵، به بعد.

من رسانیده باشید. در روز عید قربان از جمله نواب او یکی، خضر و دوم فیروز با پنجاه سوار به هرات آمدند و هم از گرد راه، خلق شهر را به زخم چوب و چماق مجروح گردانیده و خلق را که می گرفتند، صد دینار و دوپست دینار بر او حواله می کردند و درسوق و طرق، قریب دوپست تن را به شکنجه خسته و بی کار گردانیدند. القصه روز دیگر به هنگام زوال، مبلغ پنجاه هزار دینار از سکان هرات بستاندند و بندگان خدای عزوجل چه در شهر هرات و چه در کل بلاد خراسان زبان به دعای بد و نفرین امیر یساول بگشادند.»^۱

که و مه از آن راه و آیین او گشاده زبانه به نفرین او

ربیعی

حاکمی فالایق: گاه حاکم محلی خود مستجاوز نبود، ولی به علت بی کفایتی نمی توانست عمال زیر دست خود را مورد بازرسی و بازخواست قرار دهد. «دهقانی به حاکم از عامل شکایت برد، حاکم عامل را نفرین می گفت، دهقان نومید راه در گرفت، حاکم گفت: «کجا روی؟» گفت: «نزد مادرم، چه او بهتر از تو نفرین کند.»^۲

پس از مرگ ایلخان ابوسعید به سال ۱۳۳۵ میلادی ((۷۳۶ هـ)) فتودالیسم پیش از پیش در ایران سایه افکند. در این ایام قدرت اعیان صحرائشین مغول در اثر جنگهای داخلی و همکاری طبقات مختلف علیه سلطه جابرانه آنان، بطور محسوس کاهش یافته بود. به این معنی که روستاییان و بینوایان شهری و پیشه‌وران و بسیاری از فتودالها برای رهایی از مظالم بازمندگان چنگیز دست اتحاد به هم داده بودند. به این ترتیب نهضت سرداران در خراسان غربی و مازندران و دیگر نقاط پیشرفت کرد.

پس از استقرار حکومت سرداران، مأمورین دیوانی روشی ملایم پیش گرفتند. چه حکومت، کمابیش حامی طبقات محروم بود. چنان که در عهد خواجه شمس‌الدین علی (۷۵۳ - ۷۶۸ هـ) چنان که دولتشاه نوشته است: «رعیت را (یعنی روستاییان و قشرهای بینوای شهری را) مرفه‌الحال داشته و به کفایت زندگی نمودی...»

و رسمی را که در ایران قرون وسطا بسیار معمول بود که حقوق مأمورین را به خزانه‌داربهای محل حواله می کردند و آنان وجوه براتها را از رعیت می گرفتند (و یا به سبب نداشتن محل و وجه نقد، در پرداخت تعطل و تأخیر می کردند) بالکل لغو و ریشه کن ساخت. دولتشاه در این باره چنین می گوید: «گویند که رسوم مردم برات نوشتی در مجلس نقد شمردی و دادی.»^۳

مأمورین خزانه سالیه از صدور بروات سوء استفاده‌های کلان می کردند و رشیدالدین فضل‌الله (جامع‌التواریخ) در این باره مشروحاً سخن می گوید و سابقاً، از این مظالم به تفصیل یاد کردیم.

برای آن که خوانندگان از نفرت و بیزاری مردم از دیوانیان آگاهی یابند، مثالی را که دولتشاه در ذکر احوال سولانا حسن سلیمی شاعر صوفی ایران در نیمه اول قرن پانزدهم

۱. تاریخ‌نامه هرات، پیشین، ص ۶۴۹.

۲. دهخدا، امثال و حکم.

۳. ای. ب. پلرشفسکی، نهضت سرداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ص ۶۶ (نقل از دولتشاه، ص ۲۸۲).

میلادی آورده است، نقل می‌کنیم: «وی در عهد جوانی در سبزوار عامل بود و خاطره دوران سربداران در آن شهر هنوز زنده بود.»
دولتشاه درباره او چنین می‌گوید:

«گویند اصل او از تون است و در شهر سبزوار متوطن بود، و در ابتدای حال عمل داری کردی. روزی براتی بر پیوه زنی بنوشت و آن عجزه فریاد کنان رو بدو کرد و گفت: «ای سرد این برات ناموجه، تو به حکم که بر من نوشته‌ای؟» سلیمی گفت: «به حکم سید فخرالدین که وزیر ملک است.» پیرزن گفت: «ای ظالم اگر روز عرض اکبر من دانست گیرم و تو گویی که من به حکم سید فخرالدین بر تو ظلم کرده‌ام، آیا حق تعالی در آن روز این سخن را از تو قبول کند یا نه؟» دردی در نهاد سلیمی از سخن عجزه پیدا شد و فریاد می‌زد که نی والله، نی بالله. و همان ساعت دوات و قلم را زیر سنگ کردی و بشکست و سوگند یاد کرد که در مدت عمر گرد حرام‌خواری و عمل داری نگردم، و به عهد خود وفا کرد و حق سبحانه و تعالی که مقلب القلوب است انشاءالله که دل‌های سخت عمل‌دار خونخوار نابکار این روزگار که شیوه ایشان طمع به حال مسلمانان است و کیش ایشان دروغ و بهتان، از این کردار بد بگرداند و راستی و شفقت بدیشان ارزانی دارد.»^۱

در دولت سربداران به استثنای چندسالی که حکومت در دست کلواسفندیار و خواجه شمس‌الدین علی بوده است، همواره عناصری که از میان اعیان و بزرگان سربدار برخاسته به لشکریان متکی بودند حکمرانی می‌کردند. دولت سربداران یک دموکراسی روستایی نبود، بلکه دولت خرده‌سالکین شمرده می‌شد، ولی در عین حال به سبب گذشت‌های مهمی که به روستاییان می‌کرد باقی مانده بود. نیروی نظامی از خرده سالکین و روستاییان تشکیل شده بود و به اصطلاح ترکیب آن دموکراتیک بود. بیهوده نبود که طوغان تیمورخان آخرین ایلخان مغول لشکریان سربدار را مثنی روستایی خوانده بود، این خود کلید رمز شور و هیجان و مردانگی سربداران را که بارها به لشکریان جنگ آزموده فتودال، چیره و پیروزگشتند به دست می‌دهد. باحمله وحشیانه تیمور در رمضان ۷۸۵ هجری، نهضت سربداران شکست خورد. تیمور بار دیگر سنن مالیاتی بازماندگان چنگیز را تجدید کرد، ولی جانشین او شاهرخ برای «استقرار آرایش در میان روستاییان به سیاست غازان‌خان بازگشت و میزان بهره فتودالی را مجدداً تثبیت کرد... گذشت‌هایی که دولت شاهرخ نسبت به روستاییان کرد، بسی نارسا بود، و ممکن نبود موجب رضایت رعایا گردد.»^۲

قبل از آن که به بحث خود در پیرامون سیاست تیموریان در اخذ خراج پایان دهیم، باید یادآور شویم که در ایران تا قبل از حمله مغول کمابیش اصول و ضوابطی مناسبات بین کشاورزان را با سالکین بزرگ و ساموران دیوانی روشن می‌کرد. این روابط که گاه با جنگ‌های فتودالی و حمله متجاوزان خارجی متزلزل می‌شد، ولی به محض استقرار مجدد امنیت اصول و ضوابط دیرین برقرار می‌گردید ولی پس از حمله مغول تمام سنن دیرین از بتن رفت و کار بجایی

۱. همان، ص ۱۷.

۲. قادیخ ایران، اثر محققان شوروی، ترجمه کشاورز، پیشین، ص ۴۶۵.

رسید که مرد سفاکی چون تیمور ظاهراً در تزوک و تعالیم اقتصادی خود به مأسوران وصول و عاملان دیوانی خود دستور میدهد که: به حکم و سخن مال بگیرند و به چوب و ریسمان و شلاق نرسانند... و امر نمودم که هر کس صحرایی آباد کند یا کاریزی احداث نماید یا باغی بسازد، یا موضوع ویرانی را از نو آباد سازد، در سال اول چیزی نگیرند و در دوم آنچه رعیت به رضای خود بدهد بگیرند و در سال سوم موافق تزوک مال بگیرند... چنین مقررات و نظاماتی از چنان مرد سب و درنده‌خویی بعید به نظر می‌رسد.

در عهد حافظ، حاجی قوام (قوام‌الدین حسن) خراج فارس را به عهده داشت و با بازرگانان، توانگران و محتشمان و سوداگران رفت و آمد داشت. «تمغا که یادگار عهد مغول به‌شمار می‌آید عبارت بود از عوارضی که در دروازه‌ها از کالاهای بازرگانان وصول می‌شد (از روی ارزش کالاها). این عوارضی که مسلمانان آن را غالباً به‌مشابه باج و خراج فاروایی تلقی می‌کردند، در شیراز که معبر کاروانهای تجارتهی بین هند و روم و عراق بود، مبلغ قابل ملاحظه‌ای بود. اما تمغاجی و کارکنان او که در واقع دروازه‌بان و گمرکچی به‌شمار می‌آیند، نزد عامه مشهور بودند، و به تعبیر عبید زاکانی «واجب‌القتل». خود حاجی قوام برای این بطوطه نقل کرده بود که تمغای فارس را روزانه هزار دینار اجاره کرده بود، سالیانه ۳۶۵ هزار دینار. «اما در نزهة القلوب، حمدالله مستوفی (س ۱۳۹) حقوق دیوانی شیراز را ۴۰ هزار دینار می‌خواند که باید شامل عوارض دیگر نیز باشد...» ثروتهایی که به‌نام تمغا، خراج و باج از مردم بی‌غما می‌شد، به‌وسیله حاجی قوام گرد می‌آمد، به‌وسیله تاش خاقون به‌نام مسجد و مدرسه به علما و مشایخ داده می‌شد، به‌وسیله عمادالدین محمود به‌صرف کارهای ملک می‌رسید، به‌وسیله شاه شیخ بین ستایشگران تقسیم می‌گشت. و از علما و زهاد شهر گرفته تا گلوها و پهلوانان هم از آن بهره می‌بردند...»^۱ در دوره پیری حافظ، یعنی در دوران غلبه تیمور بر شیراز، مالیاتی به‌نام حق‌القدم از مردم مطالبه‌گردید که گلوها و بزرگان مأسور اخذ آن بودند. «مبلغی نیز به‌نام او (حافظ) حواله رفته بود. کسی را هم گماشته بودند تا از شاعر این مبلغ را وصول کند. شاعر که از عهده بر نمی‌آمد، به‌ترک سمرقندی پناه برد. و می‌گویند تیمور وقتی اظهار افلاس وی را شنید... گفت: «کسی که می‌تواند سمرقند و بخارا را به‌خال هندویی بخشد، مفلس باشد.» خواجه جواب رندانه‌اش را حاضر داشت و قبای ژنده و تن نیم‌عریانش را نشان داد و گفت از این بخشندگیهاست که بدین روز افتاده‌ام...»^۲

در کتاب مطلع‌السعدین ضمن توصیف رفتن امیرحسین به‌جانب خراسان می‌نویسد: «شهزاده یسور» سر برآورد، ابن مقداد گفت که: «لشکر را طغاری می‌باید و از برای مطبخ گوسفندفربه.» امیر بدرالدین تقیب گفت: «منت داریم، محصلان باید تا به‌زودی ساخته شود.»

سی‌صد کس را جهت تحصیل مقرر کردند که پانصد سرگوسفند و سی‌صد خروار آرد و پانصد

رفتار وحشیانه
محصلان با مردم
شهر و روستا

۱. دکتر زرین‌کوب، از کوچه (ندان)، پیشین، ص ۲۴ به‌بعد.

۲. همان، ص ۱۷۵.

خروار جو با مایحتاج دیگر مرتب دارند و از عقب شهزاده فرستند... نقیب محصلان را به وثاقتا فرود آورد و جمعی که جهت سودا و معامله آمده بودند مجموع را گرفته به قتل آوردند، چنان که چون امیرحسین رسید، امیر بدرالدین نقیب از اسب و سلاح مقتولان پیشکش سنگین کشید، و امیر حسین او را تحسین و تربیت بسیار نمود...»^۱ از این جملات که کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی در کتاب *مطلع السعدین* در سال ۷۱۹ نوشته است، به خوبی مختصات فتودالیسم در آن عصر و عدم توجه زمامداران به حقوق فردی و اجتماعی مردم در آن دوران آشکار می‌شود.

پس از مرگ شاهرخ، باز دیگر مأمورین مالیاتی بنای ستمگری را گذاشتند. در دوران حکومت سلطان حسین بایقرا (جانشین ابوسعید)، در اثر پیدادگری مأمورین وصول مالیات، مردم سر به شورش برداشتند. سلطان از امیر علیشیر نوایی یار دیرین خود مدد جست، علیشیر به محض ورود به هرات، دستور رسیدگی داد و مأمورین متجاوز را بازداشت کرد و پیشه‌وران و کشاورزان هرات را برای مدت دو سال از عوارض فوق‌العاده معاف کرد.

علیشیر نوایی در دوران وزارت، از روش سازانی تبعیت کرد، از عوارض غیرقانونی جلوگیری و مالیاتها و بهره مالکانه را تثبیت نمود. ولی معاندین و رشوه‌خواران آرام ننشستند. ناچار علیشیر از مقام وزارت کناره‌گیری کرد.

بطوری که از مندرجات سنگ مسجد جامع گرگان برمی‌آید در جمادی

الفای عوارض ناموجه

الاولی سال ۸۶۲ پادشاه وقت به عموم حکام و سادات وقضات و اکابر و اشراف و اصول و اعیان و معاریف و مشاهیر و عمال و مباشران

متصرفات اسوال و متصدیان اشغال دیوانی دارالسعاده استرآباد گوشزد می‌نماید که چون... بدعتی بدسوسه که بابا حسن به اهل اسواق اینجا تحمیل کرده بود و هر ساله مبلغ هفتاد هزار دینار کپکی به اسم مقرری و لشکر از اصناف و محترمه (محترمه) می‌سند. چون وبال عموم آن عاید خلایق بود و از این سر، بسیاری خرابی به احوال این طایفه راه یافته، دانسته و بخشیدیم و رفع فرمودیم، و بنیان آن امر سرکوه را مستاصل گردانیدیم که مطلقاً قلم و قدم ازین معنی کوتاه و کشیده دارند و به هیچ وجه من‌الوجه پیرسون آن وجه ناموجه نگردند و از دفاتر اخراج نمایند... کتب... فی‌التاسع من جمادی‌الاولی سنه اثنی و ستین و ثمانمایه (۸۶۲)»^۲

فرمان جهان‌شاه قره‌قویونلو و بیگم همسر او برای جلوگیری از «طرح»: در نیمه دوم قرن نهم هجری، سلسله قراقویونلو بنیان گرفت. جهان‌شاه نیرومندترین سلطان این سلاله است که از ۸۴۰ تا ۸۷۲ حکومت کرد. جنگهایی که متعاقب مرگ شاهرخ آغاز گردید، به آشفتگی وضع اقتصادی طبقات زحمتکش کمک کرد. هیچ مدرکی که از حسن نیت این مرد نسبت به طبقات مشر حکایت کند در دست نیست. تنها در یک سنگ نبشته در کاشان، فرمانی دایر به لغو طرح دیده می‌شود...

برای تعدیل نرخ جنس اجناس خوراکی، این فرمان بر جدار سمت چپ به خط

۱. مطلع السعدین، به اهتمام دکتر نوایی، ص ۴۷.

۲. مجله (اهنمای کتاب)، خرداد و بهرام ۱۳۵۱، ص ۳۱۲.

ثلث روی سنگ نقر شده است. «به تأیید سبحانی، فرمان... جهانشاه بهادرخان و حکم حضرت عصمت پناه... بیگم نافذ شد که اجناس منال خالصه شریفه و مظفری و قاضی نظام و نصرآباد، سر پشت که داخل جمع ابواب المال کاشانند، از گندم و جو و کلوزه و پنبه و باقلا و ذرت و زیره و گاورس و کنجد و نخود و بادام و میوز و دوشاب و خضرویات و غیرذلک به رعایای کاشان به طرح ندهند. هرچه فروشد از نرخ روز زیاده نروشد و به تسعیر وقت دهند، آنچه حاصل شود داخل جمع نمایند. و بدین علت معارض و مزاحم رعایا و سوطنان سکان آنجا نشوند، و خلاف کننده در لعنت خدا و رسول و سلاویه باشد... فی ۸۶۹». همچنین از فرمان صنی ابن صنی میرزا به خط نستعلیق تاریخ ۱۰۴۸، چنین برسی آید که حکام کاشان طبق معمول از «اجناس ما کوکات، آنچه به کاشان می آمده و در میدان عربان خرید و فروخت می شد، حکام سابق از هر خرواری مقداری که تصرف می شده، اسمی مبدع بر آن مخترع، مثل یوزباشی و بارانداز برخاطر عربان می گذاشته اند...»^۱

اوزون حسن بنیان گذار سلسله آق قویونلو، پس از کشتن جهانشاه و پایان دادن به حکومت قراقویونلو کمابیش در صدد احیای اقتصادی منطقه نفوذ خود برآمد. مالیات در عهد اوزون حسن: «فعالیت های بازرگانی در عهد اوزون حسن رو به وسعت نهاد. زیرا این پادشاه با سعه نظر و نداشتن تعصب، به کلیه اقلیت های مذهبی اعم از یهودی و ارمنی اجازه کار و فعالیت می داد مالیات را بر حسب داد و ستد و عایدی فروخته می گرفت. به گفته سوداگری ونیزی، هربازرگان یا فروشنده ای که در بازار دکانی از خود داشت، به نسبت داد و ستد خویش روزانه دو تا شش آسپر^۲ حتی دو کاکو مالیات می پرداخت. (چنان که از نوشته دالساندردی برسی آید هر دو کاتوی ونیزی برابر ۵ پیستی یا ۲۰ دیناری عهد طهماسب بوده است) ارباب حرف و صنعتگران کشور، عهد مکلف به پرداختن مالیات معینی بودند، حتی روسپیان و سردان نیز به نسبت زیبایی خویش، مبلغی برسبیل مالیات می پرداختند. گذشته از اینها، واردات هر بازرگان عیسوی، مشمول تعرفه گمرکی به خصوصی بود که به ده درصد قیمت کالا می رسید، مگر آن که کالاهایش را به عنوان ترانزیت وارد تبریز می کرد که در آن صورت میزان مالیات بستگی به وزن کالا داشت و مالیات فقط به بخشی از آن تعلق می گرفت.»^۳

اصلاح مالیاتها

یکی از کسانی که در راه اصلاح وضع مالیات های عمومی قدمی برداشته است، اوزون حسن سرسلسله بایندردی است. در آن دوره مالیاتها زیاد و گوناگون بود. «هر کس بر حسب نوع کاری که انجام می داد، مشمول پرداخت ده یا دوازده گونه مالیات بود. مثلاً درحالی که زمین دار مشمول پرداخت مالیات ارضی می شد، اگر در زمین خود تا کستان داشت، مکلف بود که برای تا کستان مالیات علیحده بپردازد. و اگر از ناحیه کشاورزی و داسداری نیز درآمدهایی داشت، هر قلم از آن درآمدها نیز مشمول مالیاتی جداگانه می شد. بازرگان گنم و ونیزی، در سفرنامه اش اشاره کرده است که هر بازرگان یا استاد کاری که در بازار، دکانی داشت، علاوه بر مالیات حرفه، به مقتضای محل دادوستد و وضع کار خود نیز به پرداخت مبلغی که بازرسان مالیاتی معین می کردند، مکلف

بوده. به علاوه مالیات خرید طبق تعرفه دیگری بر تمامی کالاهایی که شخص در بازار می‌خرید تعلق می‌گرفت «چمن‌بها» مالیات یا عوارضی بود که گله‌دار برای رها کردن دامهای خویش در مرغزارها یا اراضی عام می‌پرداخت، اما همین گله‌دار اگر در مرغزار علف می‌کند یا همیشه گرد می‌آورد، آن‌گاه به پرداخت مبلغی علف‌بها یا همیشه‌بها ملزم بود. شاید اغراق نباشد اگر بگوییم که بازماندگان تیموری، ایران را به صورت کلاف سردرگمی از این گونه مالیات‌ها درآورده بودند. مسلماً دهقان یا برزگری که از نخستین لحظه حلول سال، حاصل کوششهای خویش را با دادن شیلان‌بها (سفره امرا و بزرگان)، مالیات عید و سلامانه آغاز می‌کرد و برای زمین، دام، آب، چرا، کاشتن، درو، و آرد کردن گندم، بردن آن به بازار و فروشش مالیات می‌داد... موجود تابناکی است که ما با حرمت از فراز قرون و اعصار دست پینه بسته‌اش را می‌فشریم و آفرینش می‌گوییم.»^۱

آغاز اقدامات اساسی اوزون‌حسن برای اولین بار «در صدد برانداختن کلیه مالیات‌هایی که بر سرمایه و دارایی تعلق می‌گرفت برآمد. اما نقشه وی با مخالفت شدید امرای کشور و طبقه بانفوذی که علاقمند به حفظ وضع موجود بود، مواجه شد. از آنجا که بدون موافقت این گروه، هیچ گونه اصلاحی ممکن نبود، لذا حسن پادشاه (اوزون‌حسن) اساس جمع‌آوری مالیات بر سرمایه و درآمد را یک بریست کرد. به این معنی که از هریست درهم سرمایه، فقط یک درهم مشمول مالیات گردید و لذا جمع کل مالیات کشور به نصف کاهش گرفت. این تغییر تا حدی بار مردم را سبک کرد. ولی هنوز مالیات‌ها، فراوان و گوناگون و پرداخت آنها دشوار بود. چون درآمد و عواید عمومی کاهش یافت و هزینه نگاهداری ارتشی مرکب از سواران دائمی تغییر نکرد، رفته‌رفته ضرورت اصلاحات ارضی آشکار شد. اما تا حسن زنده بود هیچ اقدام اساسی صورت نگرفت. در دوران پادشاهی یعقوب فرزندش، ضرورت اجرای چنین طرحی روشنتر گردیده و ویژه که شیخ عیسی ساوجی معلم پادشاه، چنین اصلاحاتی را هم برای تأمین حقوق لشکریان لازم می‌دانست و هم اعتقاد داشت که احقاق حق مظلومان از این راه میسر تواند بود.

تا هنگامی که نظام زمین‌داری کهن از هم پاشیده نشده بود (۸۹۴ هـ)، هزینه جمع‌آوری و نگاهداری لشکریان دائمی و موقت، همچنین مستمری سرداران و سران سپاه و امرای لشکر، از محل اقطاعها و سیورغالها تأمین می‌شد. اقطاع اعم از اقطاع شخصی یا دیوانی، به معنی واگذار کردن زمین بود. از دوران زمانداری سلجوقیان و خوارزمشاهیان، رسم بر این جاری شده بود که یا زمین را به سرداران و امیران تفویض کنند و یا عواید آن را ببخشند. در هر حال دارنده اقطاع خودش مکلف به جمع‌آوری عواید و مالیات‌ها از رنجبران و کشاورزان و دامپروران و بالاخره روستاییان ملک خود بوده و از محل این درآمدها هزینه سپاهیان خود را می‌پرداخت و مستمری خود را برمی‌داشت. از دوران مغول به بعد، بر همان اساس اقطاع، بخشیدن سیورغال معمول گردید، و از این پس سیورغال بر هر قطعه زمین یا ملکی اطلاق می‌شد که عین آن یا عواید حاصل از آن را در ازای حقوق یا مستمری به سردار یا امیر یا افسر دیوانی تفویض کنند. معمولاً این‌گونه سیورغالها طبق نظر پادشاه از

۱. همان‌کتاب.